



تاسیان

هو. ا. سایه

تهران، ۱۳۹۷

گل‌های یاس

دوش آن رشته‌های یاس که بود
خفته بر سینهٔ دل‌انگیزت
راست گفتمی که آرزوی من است
که چنان گشته گردن‌آویزت.

با چه لبخندهای نازآلود
با چه شیرین‌نگاه شورانگیز
باز کردی ز گردن و دادی
به من آن یاس‌های عطرآمیز.

بوسه دادم بسی به یاد تو اش
دلَم از دست رفت و منست شدم

آن چنانش به شوق بوییدم
که به بوی خوشش ز دست شدم.

دوش تا وقت بامداد مرا
گل تو در کنار بالین بود
در بر من بخت و عطر افشاند
بستم تا به صبح مشکین بود.

به شگفت آمدم که این همه بوی
ز گلی این چنین عجب باشد
حیرتم زد که راز این گل چیست
که چنینم از آن طرب باشد.

آه، دانستم ای شکوفه ناز!
راز این بوی مستی آمیزت
کاندر آن رشته بود پیچیده
تاری از گیسوی دلاویزت.

گورِ شب

شب آمد و چیره شد سیاهی
آرام گرفت مرغ و ماهی
تنها منم اشک بار و بیدار
ای شب تو ز جان من چه خواهی؟

بشکیب و منال ای شباهنگ
انده مفزا بر این دل تنگ
بگذار به درد خود بگریم
در خونِ دلم فرومزن چنگ.